

سخنرانی در آکادمی نوبل*. توماس مان ترجمه سعید فیروزآبادی

۵۹

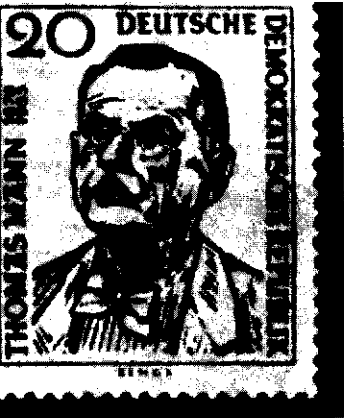
لحظه سپاسگزاری برای من نیز فرارسید. نیازی نیست که عنوان کنم مشتاقانه در انتظار این لحظه بوده‌ام و حال که این فرصت فراهم و در اختیارم گذاشته شده است، همچون کسانی که بالفطره سخنران نیستند، می‌ترسم که نتوانم احساساتم را به درستی بیان کنم. به نظر من نویسندگان از جمله انسانهایی هستند که بالفطره سخنران نیستند، زیرا شیوه بیان و تأثیرگذاری سخنرانان با نویسندگان تفاوت ژرفی دارد و به وضوح بدیهه‌گویی، حالت اندکی ادبی سخنرانی‌ها و اصل آرامش هنرمند که بسیاری از جنبه‌های شخصیتی مهم و مؤثر او را در هاله‌ای از ابهام ارایه می‌کند، با سرشت نویسندگان در تضاد است. تازه در مورد من نکته دیگری هم وجود دارد، منظورم احساس کمبودی است که گاهی به آن دچار می‌شوم و همین نکته باعث می‌شود سخنرانی‌های من که فقط در مواقع اضطرار ایراد می‌شود، چندان چنگی به دل نزند. بله، وضعیتی که شما اعضای محترم فرهنگستان سوئد مرا به آن دچار ساخته‌اید، بسیار سخت، دشوار و پریشان‌کننده است. واقعاً هیچ تصویری درباره قدرت رعده‌گونه آن جایزه‌ای که در اختیار شماست و آن را اهدا خواهید کرد، نداشتم.



چهرهٔ توماس مان بر تمبرهای کشور آلمان.

سرشت من آمیخته به نثر است و نه نمایش؛ زندگی آرامی دارم که هنر متناسب با سرشت من در آن تعادلی ایجاد کرده است. تعجبی نخواهد داشت که این وضعیت نمایشی و جنجالی که حال از شمال اروپا به درون زندگی من راه یافته است، بیش از حد معمول، از مهارت من در سخنرانی خواهد کاست. از روزی که فرهنگستان سوئد تصمیم به اعطاء این جایزه به من گرفته و این خبر را منتشر ساخته است، زندگی من دستخوش شور و کشاکشی سحرانگیز شده است که پیامدهای روحی و ذهنی آن مرا به یاد شعر عاشقانه و عجیبی از گوته می‌اندازد. این شعر خطاب به کوپیدو، خدای عشق در روم باستان، است. منظورم دقیقاً این فراز شعر است: «آری تو ابزار کار مرا تغییر دادی و به جای دیگری بردی.» به همین دلیل نیز جایزهٔ نوبل ابزار کار مرا که نثر بود، از من گرفت و حس و حالی نمایشی به آن بخشید. می‌دانم که اگر تأثیرات اعطاء جایزهٔ شما را با هیجاناناشی از عشق در زندگی فردی منظم مقایسه کنم، کاری درخور این مراسم انجام نداده‌ام.

با این همه برای هر هنرمندی دشوار است چنین افتخاری را که شما نصیب من ساخته‌اید، با چهره‌ای خوب و مهربان بپذیرد. آیا واقعاً هنرمندی وجود دارد که صادقانه به انتقاد از خود بپردازد و در عین حال وجدانی آرام داشته باشد؟ تنها جنبهٔ غیر فردی و غیر شخصی این جایزه است که در پذیرش آن به من کمک می‌کند. بهتر است از جنبهٔ فردی این مراسم در مورد خودم صرف نظر کنم. زمانی گوته این جملهٔ پرتکبر را گفته است که «فقط ارادل، انسانهای فروتنی هستند». این عبارت را مرد بزرگی گفته که می‌خواسته است از خویش دورویی و تزویر را دور سازد. اما حضار محترم، این گفته در همه جا صادق نیست. فروتنی با هوش نیز مرتبط است و به عقیدهٔ من هر کس که بخواهد با چنین افتخاری که نصیب من شده است، فخر بفروشد و خودخواهانه سخن بگوید، واقعاً ابله است. به نظر من بهترین کار آن است که اکنون این جایزهٔ جهانی را که کم و بیش اتفاقی به من اعطاء شده است، به کشور و ملت من تقدیم



چهرهٔ توماس مان بر تمبرهای کشور آلمان.

۶۱ کنم. حال و روز امروزی این کشور و مردم بیش از دورهٔ قدرتمندی آنان با وضعیت امثال من همخوانی دارد. این جایزهٔ جهانی است که پس از سالها، بار دیگر برای جنبهٔ معنوی و ادبیات این کشور بسیار اهمیت دارد. تصور حساسیت فراوان مردم زجر کشیده و درک ناشدهٔ آلمان نسبت به این نشانه‌های محبت جهانیان برای شما دشوار است.

اجازه دهید دربارهٔ مفهوم این محبت بیشتر سخن بگویم. تمامی آثار هنری که در پانزده سال اخیر در آلمان پدید آمده، حاصل شرایط مناسب و وضعیت روحی و مادی خوبی نبوده است. هیچ یک از این آثار هنری در فضای امن و دلنشین پدید نیامده و به پختگی نرسیده است، بلکه شرایط هنر و آفرینش هنری مشابه وضع دشوار عموم مردم بوده است، یعنی همان شرایط نیاز، رنج و عذاب، رنج شرقی مشابه مردم روسیه، با این تفاوت که در این شرایط دشوار آلمان اصل و اصالت غربی و اروپایی خود را حفظ کرده است و با افتخار به قالب هنری خود پایبند مانده است. زیرا قالب هنری مایه مباهات اروپاییان است! حضار محترم، من کاتولیک نیستم، ولی احتمالاً مشابه همهٔ شما رابطهٔ مستقیم پروردگار با مردم را که برگرفته از آیین پروتستان است، قبول دارم. با این همه به قدیسی بسیار علاقه مندم که نامش قدیس سباستیانوس است. می‌دانید که منظورم همان جوانی است که او را به تیری بسته‌اند و شمشیرها و نیزه‌ها را از همه سو بر پیکر او فرود آورده‌اند و او نیز تبسمی بر لب دارد، ملاحظت در عین عذاب این جنبهٔ پهلوانی، ارزش نمادینی به قدیس سباستیانوس می‌بخشد. تجسم این تصویر بسیار جسورانه است، اما بسیار علاقه مند این پهلوانی را نمادی از روح و هنر آلمان بدانم و این فرضیه را بیان کنم که به دلیل همین حس پهلوانی این جایزه و افتخار جهانی به ادبیات آلمان اعطاء شده است. آلمان با ادبیات خود در عین رنج و عذاب ملت خویش، آن ملاحظت قدیس گونهٔ رایبان داشته است. همین افتخار برای آلمان کافی است که از جنبهٔ سیاسی پس از آن همه رنج و دشواری این کشور تجزیه نشد و حکومت خود را حفظ کرد و از جنبهٔ معنوی نیز رنج شرق



۱۱۷ تاسو، ۱۹۲۰، ساکن شهرون دربرلين يا حمله نازيها به سختراني نوماس مان.

با این همه برای هر هنرمندی دشوار است چنین افتخاری را که شما نصیب من ساخته‌اید. با چهره‌ای خوب و مهربان بپذیرد. آیا واقعاً هنرمندی وجود دارد که صادقانه به انتقاد از خود پیردازد و در عین حال وجدانی آرام داشته باشد؟ تنها جنبه غیر فردی و غیر شخصی این جایزه است که در پذیرش آن به من کمک می‌کند. راه قالب غربی ریخت و آثار هنری زیبایی پدید آورد.

حُب، حال اجازه بدهید در آخرین بخش سخنانم کمی هم از خود بگویم. در همان نخستین صحبت‌هایی که پس از اتخاذ تصمیم اعطاء جایزه به من مطرح شد، گفته بودم که این افتخار از این جهت برایم بسیار هیجان‌آور و جالب است که از جانب شمال اروپا، از حال و هوا و فضای اسکاندیناوی نصیب من شده است و من به عنوان فرزند شهر لوبک در شمال آلمان از جوانی به عنوان نویسنده، بسیار دلبسته و شیفته شیوه زندگی مردم شمال اروپا بوده‌ام. در جوانی داستانی نوشته‌ام که هنوز هم جوانان به آن علاقه‌مندند، منظوم تونیو کروگر است. در این داستان جنوب و شمال اروپا و آمیزش پرتضاد و جذاب این دو بخش در وجود یک فرد بیان می‌شود. جنوب در این داستان دربرگیرنده تمامی ماجراجویی‌های روحی و معنوی و

رنج هنراست و شمال برعکس دربرگیرنده صمیمیت، احساسات عمیق و انسان دوستی است. و حال در این مراسم جشن و در این شهر که دل تپنده شمال اروپاست، همین انسان دوستی و احساسات ژرف مرادبر گرفته و به استقبال آمده است. امروز روز بزرگ و مهمی در زندگی من است و جشنی واقعی یا همان گونه که به زبان سوئدی به آن می گویند hogtidsdag (روز جشن) است. بابت این واژه که خود بی هیچ کمکی از زبان سوئدی وام گرفته ام، خواهش می کنم که درخواست نهایی مرا بپذیرید: حضار محترم، بیایید یک دل و یک صدا و سپاسگزار، برای بنیاد نویل که این شب زیبا مرهون زحمات آن است، آرزوی موفقیت کنیم و برایش به رسم سوئدی ها غریو شادی سر دهیم. ♦♦♦





پروفیسر شاکر علی خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ
پانچ گلوں اسلام آباد